

تاریخ و سنت ترجمه در ایران*

دکتر احمد کریمی حگاک

برگردان: دکتر مجدالدین کیوانی

زبان فارسی که امروز در ایران، افغانستان و بخش‌هایی از آسیای مرکزی صحبت می‌شود یکی از شاخه‌های هند و آریایی خانواده‌ی هند و اروپایی زبان‌ها، و دنباله‌ی مستقیم فارسی باستان و میانه است. افزون بر هزار سال، این زبان وسیله‌ی عمده‌ی گفتار روزانه و همچنین زبان علم، هنر و ادبیات در سرزمین ایران بوده است. پیش از سلطه‌ی استعمار، فارسی زبان تشکیلات دولتی، قضا، و فرهنگ در شبه قاره‌ی هند نیز بود. در زمان‌های گوناگون طی دوران‌های گذشته، فارسی در بخش‌هایی از قفقاز و در دربارهای عثمانیان زبان ادبیات بوده است. در حال حاضر، همه‌ی ایرانیان و تاجیکان، و اکثریتی از افغانان این زبان را به کار می‌برند. همچنین به دنبال انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران، جنگ داخلی در افغانستان، و فروپاشی اتحاد شوروی، فارسی به تدریج به صورت زبان جمعیت عظیم و در حال رشدی از مهاجران فارسی‌زبان در میان ملت‌های دیگر درآمده است.

ترجمه به فارسی تاریخچه‌ای دراز و پرماجرا دارد و در تکامل تمدن‌های ایرانی و ایرانی شده در سراسر آسیای غربی و فراسوی آن نقش مهمی ایفا کرده است. اطلاعات درباره‌ی ترجمه پیش از ظهور اسلام در سده‌ی هفتم میلادی بسیار ناچیز است. در ایران سده‌های میانی، داد و ستد میان عربی و فارسی، ویژگی اصلی و تعیین‌کننده‌ی فعالیت‌های مربوط به ترجمه بود. در پی یورش‌های مغول و تاتار در سده‌های هفتم تا نهم هجری کنش و واکنش‌های تازه‌ای میان فارسی از سوپی و شماری از زبان‌های هندی و ترکی، از سوپی دیگر، پدید آمد، و موجب پیچیده و گوناگون‌تر شدن این تاریخچه شد. از میانه‌های سده سیزدهم قمری، چه در ایران چه در سرزمین‌های فارسی زبان خارج از ایران، ترجمه از زبان‌های اروپایی بخش جدانشدنی از برنامه‌های گوناگون امروزی‌سازی بوده است.

شاهنشاهی ایران باستان

طبق دقیق‌ترین اطلاعات ما، پارسی باستان در هزاره‌ی دوم پیش از میلاد بر اثر امواج گونه‌های مهاجم استپ‌های سیبری و شمال اروپا به فلات ایران راه یافت، و سرانجام زبان هخامنشیان (۵۵۹-۳۳۰ م) شد، سلسله‌ی پادشاهانی که بزرگ‌ترین و نیرومندترین امپراتوری را در دنیای قدیم بنیاد نهادند. با این همه، پارسی باستان عمدتاً در پرسیس، یعنی منطقه‌ی جنوب مرکزی ایران امروزی، که اکنون به فارس معروف است، صحبت می‌شد. تصور می‌رود که ادبیات این زبان به طور شفاهی منتقل شده است، چون هیچ سابقه‌ی مکتوبی از آن نداریم. البته ما اوستا را در اختیار داریم، و آن کتابی دینی نوشته شده به زبانی است که پژوهشگران آن را اوستایی نامیده‌اند، زبانی که پیوستگی نزدیکی با پارسی باستان دارد. گرچه اوستا در سده‌ی چهارم پیش از میلاد نگاشته شده است، دربردارنده‌ی پاره‌ای سرودهای زرتشتی است که گمان می‌رود به زبان‌های ایرانی کهن‌تری است.

به تدریج پارسی باستان جای خود را به زبان‌های دیگر، از جمله پارتی و مادی (۱) داد. با این حال، در سراسر دوره‌ی میان هخامنشیان و ساسانیان، اوستایی زبان اصلی دین و فرهنگ زرتشتی باقی ماند. شاهنشاهی هخامنشی چند زبانه بود، و بسیاری از اسناد آن نه تنها به زبان‌های گوناگون شاهنشاهی، بلکه به بابلی و عیلامی نیز نوشته می‌شد. باز هم اطلاعات ما درباره‌ی فعالیت‌های ویژه‌ی مربوط به ترجمه در میان این زبان‌ها آن اندازه کم و ناقص است که امکان هیچ بحث فراگیری در زمینه‌ی روندها و الگوهای ترجمه را نمی‌دهد. با بنیادگذاری سلسله‌ی ساسانی در ایران (۲۲۴-۶۵۲ م) و ظهور فارسی میانه، معروف به پهلوی، رفته رفته آن اندازه اطلاعات درباره‌ی تبادل فرهنگی [میان گروه‌های زبانی] به دست می‌آوریم که می‌توانیم بحث و بررسی‌های بسیار انجام دهیم. از پاره‌ای بخش‌های اوستا ترجمه‌هایی به فارسی میانه در دست داریم، هر چند که این ترجمه‌ها تحت‌اللفظی‌اند و در برخی جاها ابهام دارند. در اواخر دوره‌ی ساسانی، شمار این گونه ترجمه‌ها بسیار افزایش یافت؛ این شاید یکی از راه‌های مقابله با ظهور گرایش‌های انحرافی در آیین زرتشتی بود. بسیاری از ترجمه‌های باقی مانده از اوستایی به فارسی میانه خصلت دینی دارند و عنصرهای سامی به وفور در آن‌ها یافت می‌شود. برخی از آن‌ها دربردارنده‌ی برگردان‌هایی از اوستا و دیگر کتاب‌ها است که یا به الفبای اوستایی معروف به پازند (۲) نوشته شده، یا به خط عربی که در سده‌های بعدی به کار گرفته شد. همچنین می‌دانیم که شاهان ساسانی مشوق ترجمه از یونانی و لاتین بودند. ایرانیان اطلاعات تاریخی بسیاری را که در نتیجه‌ی هرج و مرج پس از فتح ایران به دست اسکندر (۳۳۰ ق. م) از دست داده بودند، از طریق این ترجمه‌ها باز به دست آوردند. شاپور اول فرمان داد تا ترجمه‌های زیادی از آثار یونانی و هندی صورت گرفته، در مجموعه‌هایی از متن‌های دینی گنجانده شود. شاپور دوم بر پایه‌ی اوصاف ارایه شده توسط تاریخ‌نویسان یونانی، مدعی بخش‌هایی از امپراتوری رم شد. مهم‌تر این که رواج گسترده‌ی فلسفه و علوم یونان در ایران درست پیش از ظهور اسلام می‌تواند در اصل نتیجه‌ی ترجمه‌هایی باشد که اکنون به طور عمده از میان رفته است. در اوایل سده‌ی ششم میلادی، خسرو اول معروف به انوشیروان به تأسیس یک بیمارستان و یک مدرسه‌ی پزشکی در شهر گندی شاپور فرمان داد. در آن جا فیلسوفان و پزشکان یونانی و سوری در کنار هم کاران ایرانی خود به کار مشغول شدند. این پادشاه همچنین دستور داد پنجه تَنَنَرَه به پهلوی ترجمه شود؛ این مجموعه حکایت‌های هندی پایه‌ی آثار بی‌شماری در ادبیات ایران پس از اسلام قرار گرفت. بعدها، این اثر، شاید از راه ترجمه‌ها یا تلخیص‌های متأخرتری که به سریانی صورت گرفته بود، بنیاد داستان‌های فراوانی در اروپای قرون وسطا شد. دایره‌المعارف‌های عربی و وقایع‌نامه‌ها نام چندین منبع مهم را که دارای اطلاعاتی تاریخی درباره ساسانیان است آورده، و اطلاعات مندرج در آن‌ها را ضمیمه‌ی اطلاعات خود کرده‌اند. بر طبق این منابع، در اوایل سده‌ی اول هجری بسیاری از آثار ادبی هندی نیز به فارسی میانه برگردانده شد. افزون بر پنجه تَنَنَرَه، که بعدها در آن تغییرهایی داده شد و به صورت کلیله و دمنه در آمد. این آثار هندی، افزون بر حکایت‌های متعدد دیگر، شامل دو کتاب از کتاب‌های سندباد نیز بود.

ایران سده‌های میانی

در نیمه‌ی دوم سده‌ی اول هجری، اسلام به تدریج ولی پیوسته و بی‌وقفه در سرتاسر فلات ایران گسترش یافت. این رویداد نه تنها به لحاظ دینی، بلکه از نظر فرهنگی و زبانی نیز در زندگی ایرانیان نقطه‌ی عطف بی‌نظیری است. زبان فارسی ملموس‌ترین حلقه‌ی اتصال میان فرهنگ‌های پیش و پس از اسلام است. درست است که فرو گذاشتن خط پهلوی و گزیدن خط عربی به جای آن به تغییرهای مهم زبان‌شناختی انجامید، خط جدید بسیار ساده‌تر و پیش رفته‌تر بود. افزون بر آن، هر جا خط عربی دارای حرف‌های بی‌صدای فارسی نبود، نشانه‌هایی برای آن‌ها به خط عربی افزوده شد. خلاصه، گزینش خط عربی برای فارسی، آن

گونه که برخی اصلاح‌طلبان نوگرا گمان کرده‌اند، باعث گسستگی‌های قابل ملاحظه‌ای نشد. طی دو سده بعد، گروهی از ایرانیان فرهیخته تلاش‌هایی را در حوزه ترجمه رهبری کردند که هدفش حفظ متن‌های ایرانی پیش از اسلام بود. آنان مهم‌ترین سندهای پهلوی ادبی، دینی و جز آن را به عربی برگرداندند به امید آن که مندرجات آن سندها را در تنها شکلی که احتمال باقی ماندنش وجود داشت، محفوظ نگه دارند. روزه یا روزبه، که به نام اسلامی‌اش عبدالله بن مقفع (کشته شده در حدود ۱۴۲ ق) بیشتر شهرت دارد، پنجه تتره و خوتای نامک (مجموعه‌ای از داستان‌های استوره‌ای از شاهان و قهرمانان ایرانی) را به عربی ترجمه کرد. به احتمال زیاد، او مسئول ترجمه‌ی گزارش‌های مربوط به مزدک، اصلاح‌گرای سده‌ی ششم، و گزارش‌های مربوط به پی‌روانش، به عربی نیز هست. چنین متن‌هایی، که بعدها باز از عربی به فارسی نوین ترجمه شد، پایه‌ی شمار زیادی اطلاعات مربوط به فرهنگ پیش از اسلام، به ویژه متن‌های آن، گردید. در میان متن‌های فارسی باقی مانده، سیاست‌نامه از سده‌ی پنجم هجری، و فارس‌نامه، از سده‌ی ششم هجری، به روشنی نشان می‌دهند که ترجمه‌هایی از آثار کهن‌تری به فارسی، یا عربی بوده‌اند. آن متن‌های قدیم‌تر، که اکنون بیش ترشان مفقوداند، احتمالاً خود برگردان‌هایی از فارسی میانه بوده‌اند. بنابراین، در طول سده‌های دوم و سوم هجری، که دوران سیطره‌ی عرب بر حیات فرهنگی و سیاسی در فلات ایران بود، انگیزه‌ی فعالیت‌ها در حوزه‌ی ترجمه شوق به حفظ تمدن کهن بود؛ می‌توان آگاهی‌هایی را که درباره‌ی فرهنگ ایرانی پیش از اسلام حاصل کرده‌ایم مرهون همین فعالیت‌ها دانست.

فارسی، که افزون بر هزار سال در پهنه‌ی فلات ایران به آن سخن گفته شده، تغییرهای کمی پذیرفته و اساساً در مرحله‌ی واج‌شناختی ثابتی باقی مانده است. نزدیکی زبان‌های همسایه که متعلق به خانواده‌های زبانی متفاوتی هستند (تأثیر قوی‌تر عربی در غرب ایران، و ازبکی و دیگر زبان‌های ترکی در شرق ایران)، کشمکش‌های ملی‌گرایانه، و ۵۰ سال تجربه‌ی الفبای سریلی در تاجیکستان شوروی (۱۹۴۰-۱۹۹۰) اثر ناچیزی بر پیوستگی‌های ساختاری در میان گونه‌های گوناگون این زبان داشته است. البته، از لحاظ معناشناسی، این گونه‌های گوناگون بازتاب دهنده‌ی فرایندهای پیچیده‌ای از جذب و دخل و تصرف‌های زبان‌شناختی هستند. با وجود این، هیچ کدام از این فرایندها چندان قابل ملاحظه نبوده که زبان جدیدی خلق کنند. هر بحثی از سنت ترجمه در زبان فارسی باید با رابطه بسیار پر پیچ و خم و چند جانبه‌ی عربی و فارسی در سده‌های دوم و سوم هجری آغاز شود. در این بحث باید دو فعالیت موازی را در نظر داشت. نخست، همان‌گونه که پیش‌تر ذکر شد، شامل یک رشته ترجمه‌هایی است که از متن‌های بر جای مانده به عربی ترجمه، و چندی بعد باز به فارسی برگردانده شد. دومین فعالیت که تازه مسلمان‌های ایرانی آن را بر عهده گرفتند، به طور عمده به صورت نگارش شرح‌هایی بر قرآن ظاهر شد. قرآن، به عنوان کلام خداوند، غیر قابل ترجمه به شمار می‌رفت. پس، مسلمانان فارسی زبان متن‌های مهمی عرضه کردند تا پیام الهی را به مؤمنانی که عربی نمی‌دانستند ابلاغ کنند. این متن‌ها، گرچه از لحاظ فنی تفسیر به شمار می‌آمد، دارای شمار زیادی ترجمه‌های لفظ به لفظ بود. شارحان مسلمان ساختار جمله‌ها و نحو آیه‌های قرآنی را کما بیش دست نخورده نگه می‌داشتند و آن‌ها را با تفسیرها و توضیح‌های زیادی تکمیل می‌کردند. این گونه ترجمه‌ها اغلب احساس بیگانگی در خوانندگان می‌آفرید، و خصلت ناآشنای زبانی را که خداوند پیام خود را به آن نازل کرده بود، نشان می‌داد. کهن‌ترین متن‌های باقی مانده به زبان فارسی، افزون بر نخستین نمونه‌های سنت نوشکفته‌ی شعری، شامل شماری ترجمه است. از جمله‌ی این‌ها می‌توان دو سند مهم را برشمرد که با خط‌هایی جز از خط عربی اصلاح شده و برای نگارش فارسی نوشته شده است. یعنی: شرحی بر کتاب حزقیال نبی به خط عبری و ترجمه‌ای از مزامیر داوود به خط سریانی. افزون بر این‌ها، ترجمه‌ی کتاب‌های غیردینی از عربی بود که از همه‌ی نمونه‌های قدیم اهمیت بیشتری داشت. مثلاً، حدود العالم، کتاب کهن بسیار مهمی از مؤلفی ناشناس، ترجمه‌ای است از برخی بخش‌های تاریخ طبری. این گونه آثار، از لحاظ لغوی مرز مجاز برای کاربرد واژگان عربی را در فارسی

تعیین کردند، و به عنوان متن‌های ترجمه شده الگویی از نثرنویسی به دست دادند که سده‌ها بعد مورد استفاده بود.

در سده‌های چهارم تا ششم، ترجمه به فارسی شتاب زیادی گرفت، و از این رهگذر مجموعه‌ی بسیار بزرگی از رشته‌های گوناگون دانش، از پزشکی، نجوم، جغرافیا گرفته تا تاریخ و فلسفه در اختیار خوانندگان فارسی زبان قرار گرفت. فضای تحمل دینی و بحث و جدال‌های نظری که به همت خلیفه‌های عباسی در بغداد ایجاد شد، الگویی به دست حکم رانان محلی در بخش‌های گوناگون ایران، به ویژه در منطقه‌های شمال شرقی یعنی خراسان و ماوراءالنهر، داد. در سایه‌ی پشتیبانی دربارهای سلطنتی، آثاری از یونانی، لاتین، سریانی، آرامی، حتا چینی و سانسکریت اغلب از راه منابعی که قبلاً به عربی ترجمه شده بود رفته رفته به فارسی درآمد. در همه‌ی این فعالیت‌ها، کتاب‌ها را با توجه به سودی که داشتند، با دیدی مصلحت‌گرایانه ترجمه می‌کردند. مترجمان به ترجمه‌ی آثاری که لازم، مهم یا سودمند می‌دیدند می‌پرداختند؛ این کار را هم بی‌چار و جنجال و بدون خودنمایی انجام می‌دادند. متن‌ها دست‌خوش تغییرهایی قرار می‌گرفتند: به بیانی ساده‌تر بازنویسی می‌شدند، افزوده‌هایی بر آن‌ها نوشته می‌شد، کوتاه می‌شدند، به کمک تکمله‌هایی اصلاح‌هایی در آن‌ها صورت می‌گرفت، یا به گونه‌ای جرح و تعدیل می‌شدند که مناسب نیازهای ویژه‌ی خوانندگان جدید بشوند. مترجمان متن‌های غیردینی بیش از مترجمان قرآن و دیگر متن‌های اسلامی، به ویژگی‌های دستوری فارسی توجه نشان می‌دادند. در نتیجه، دو رویکرد نسبتاً متفاوت به ترجمه رونق گرفت، یکی مناسب گفتارهای دینی و فلسفی و دیگری، که رویکردی آزادتر بود، مناسب ترجمه‌های علمی. نمونه‌های نوع اخیر به اندازه‌ای زیاد است که نمی‌توان آن‌ها را شمارش کرد، ولی دو مورد از آن‌ها در این جا شایان ذکر است. در میان سال‌های ۴۷۲-۴۸۲ هجری، محمد بن منصور گرگانی، معروف به زرین‌دست، برپایه‌ی کتاب عربی تذکره الکخالین از دانشمندی مشهور به علی بن عیسی، کتابی راهنما در چشم پزشکی با عنوان نورالعیون نوشت. مترجم برای آن که این اثر را برای خوانندگان فارسی‌زبان سودمندتر سازد، اصل عربی کتاب را در قالب جدیدی از پرسش و پاسخ ریخت. وی همچنین اطلاعات زیادی که بر اثر تجربه‌ی عملی در رشته‌ی جراحی‌های چشم پیدا کرده بود به این کتاب افزود. همین طور، هنگامی که پژوهشگر سده‌ی ششمی ابونصر احمد قبادی سرگرم ترجمه‌ی تاریخ بخارا، تألیف ترشخی (سده‌ی چهارم هجری) به فارسی بود، این اثر را با افزودن ضمیمه‌ای روزآمد کرد. این هر دو کتاب بعدها از میان رفت و فقط گزیده‌هایی از اثر دوم (ترجمه فارسی) که پس از مرگ مؤلف به کتاب دیگری پیوست شده، بر جای مانده است. این رویکرد به ترجمه، اطلاعات علمی فراوانی برای ایرانیان سده‌های میانی فراهم آورد. شاید بهترین نمونه دانش نامه‌ی علاپی، اثر دایره‌المعارف گونه‌ی است که به دست پزشک نام دار، پور سینا، آغاز و به کوشش شاگردش، جوزجانی، کامل شد. این کتاب دانش نامه‌ای است کوتاه از رشته‌های گوناگون که به علوم متمایل‌تر است تا به ادبیات و هنر. دانش نامه‌ی علاپی، به شیوه‌ای کم و بیش نظام‌مند، به هر حوزه‌ی قابل تصور از فعالیت‌های بشری می‌پردازد، از نجوم و شاخه‌های گوناگون آن گرفته تا فلسفه، الاهیات، علم الاخلاق و عرفان؛ و نیز دارای اطلاعاتی است درباره‌ی خاصیت‌های اجسام انسانی و حیوانی، گیاهان و اشیاء، سم‌ها، پادزهرها و پیش‌گویی‌ها و نوادر و غرایب بی‌شمار. به لحاظ تاریخی، دانش نامه‌ی علاپی، نخستین نمونه از آثار دایره‌المعارف گونه‌ی متعدد فارسی است که کوشش می‌کنند ترکیب یا سنتزی از دانش‌های موجود، چه نظری چه عملی، به دست دهند. پدید آمدن چنین آثاری بدون وجود سنت ترجمه، آزاد از محدودیت‌های مربوط به انتساب [آثار به مؤلفان آن‌ها] و عرف و آداب اجتماعی، احتمالاً ناشدنی بوده است.

عربی، در ایران سده‌های میانی، همچون در دیگر نقاط جهان اسلام، زبان مشترک بود. تقریباً همه‌ی نویسندگان و دانشمندان ایرانی دو زبانه بودند، و شمار بسیار زیادی از اهل دانش و فیلسوفان، همگی یا عمدتاً همچنان به عربی می‌نوشتند. به جز طبری مورخ و پور سینا

پزشک و فیلسوف، سه تن از بزرگ‌ترین دانشمندان دینی فقیه شیعی، محمد توسی (د. ۴۶۸ ق)، اصلاحگر سنی، غزالی (د. ۵۰۵ ق) و زمخشری معتزلی مشرب (د. ۵۳۹ ق) که نحوی و لغوی بزرگی نیز بود همچنین فقیه و فیلسوف معروف فخرالدین رازی (د. ۶۰۶ ق) را می‌توان در زمره‌ی این گروه شمرد. این افراد برخی اوقات از آثاری که اصلاً به عربی نوشته بودند خود ترجمه‌گونه‌های فارسی فراهم می‌کردند، یا شاگردان خویش را در انجام چنین کاری هدایت می‌کردند؛ این دلیلی است بر این که چرا مرز میان ترجمه و اصل، به شکلی که در آن فرهنگ تصور می‌شده، به نظر ما مبهم و نامشخص می‌رسد.

این انعطاف‌پذیری به دانشمندان و فیلسوفان ایرانی امکان داد تا هم زمان هم نویسندگانی مبتکر باشند هم مترجم. نبود نگرانی بابت حق مالکیت اثر در آن روزگاران پایه‌ی تلاش‌هایی را که امروزه برای متمایز کردن تألیف از ترجمه می‌شود سست می‌کند. اعمال اقتباس، جرح و تعدیل و انتحال به شیوه‌هایی صورت می‌گرفت که در مقوله‌بندی‌های امروزی نمی‌گنجند. مجموعه‌ی آثار فلسفی و علمی فارسی پر است از متن‌های دو زبانه یا ترکیب‌های عربی فارسی، و متن‌هایی که در آن‌ها نوشته‌ی اصلی و تفسیر آن به دو زبان گوناگون است. متن‌های فراوان دیگری هم هست که خصلتی بینابین دارند؛ این گونه آثار را هم می‌شود و هم نمی‌شود کتاب‌هایی اصیل به شمار آورد زیرا بعدها تفسیرها یا ترجمه‌هایی با حاشیه و افزوده به آن‌ها الحاق شده است. منشأ چنین آثاری را با توجه به اوضاع ایران سده‌های میانی، باید عربی دانست، مگر آن که عکس آن ثابت شود. این کتاب‌ها معمولاً در زمان‌های بعد، از فارسی به ترکی، اردو یا هندی ترجمه می‌شد.

شاید بتوان به گرایش‌های در این جا اشاره کرد: پیش از یورش مغول در سده‌ی هفتم هجری، فارسی اساساً زبان ادبیات و عربی عمدتاً زبان دانش بود. ایرانیان سده‌های میانی را، که عموماً به عربی می‌نوشتند، می‌توان متولیان و وارثان سه سنت پیش از اسلام در نگارش‌های علمی شمرد: ایرانی باستانی، یونانی هلنیستی، و هندی. آنان آثار علمی را از عربی ترجمه می‌کردند و آراء خود را به آن می‌افزودند. بدین ترتیب نصرالدین طوسی (د. ۶۷۳ ق) درس‌نامه‌های اصلی ریاضی و هندسه، از جمله اصول اقلیدس و اگر (۳) تئودوسیوس (۴)، را به عربی برگرداند، و احکام نجوم بطلمیوس را از عربی به فارسی ترجمه کرد. او در هر مورد، آرا خود را به ترجمه‌ها افزود. خواجه نصیر نیز بر پایه‌ی آثاری هندی که بر ما ناشناخته است، چند رساله‌ی فارسی در حساب نوشت. و بدین ترتیب دومین روند [در تاریخچه‌ی ترجمه] دیده می‌شود: در سده‌های میانی، فارسی از حیث اهمیت دومین زبان جهان اسلام بود، مرتبه‌ای که تاکنون آن را حفظ کرده است. فارسی مهم‌ترین زبانی است که از طریق آن دانش‌های اسلامی به اروپا راه یافتند، به ویژه در دوره‌ی پس از هجوم مغول. در آن زمان، نوشتن کتاب‌های علمی اصلاً به زبان فارسی آغاز، و بعدها به عربی ترجمه می‌شد. در فهرست این نوع آثار می‌توان آن کتاب‌های نجومی را جای داد که بر مشاهده‌های مستقیم استوار است و در آذربایجان سده‌ی هفتم هجری به امر هلاکو، یا زیر نظارت الغ بیگ، فرمانروای دانشمند سمرقندی در سده‌ی نهم هجری، ثبت و ضبط شد. هر چه بر اهمیت این روند در تکامل ترجمه در شبه قاره‌ی هند تأکید شود، نمی‌تواند زیاده از حد باشد.

دوران پس از مغول

تا پیش از سده‌ی هفتم هجری، فارسی به عنوان زبان علم، دین، ادبیات، حقوق، و نیز وسیله‌ی ارتباط در هندوستان کاملاً جای خود را باز کرده و ترجمه‌ی شماری از آثار مهم از سانسکریت و دیگر زبان‌های هندی به فارسی آغاز شده بود. سده‌ها سلطه استعماری بریتانیا در هند و اعتلای نوگرایی و ایدئولوژی‌های ملی‌گرایانه در ایران و دیگر جاها در جهان

فارسی زبان، باعث شده است اهمیت این آثار شناخته نشود. با این حال، پاره‌ای از ترجمه‌های مهم‌تر برای ما شناخته شده است. از جمله آن‌ها به این موارد می‌توان اشاره کرد: ترجمه‌ی عزیز نوری دهلوی از کتاب نجومی *وَرَهْرَا مِهْرَا* (د. ۵۸۷ م) که در سده‌ی هشتم هجری صورت گرفت؛ ترجمه‌ای مربوط به سال ۹۹۵ هجری از لیلواتی (۵) (رساله‌ای در حساب و هندسه تألیف دانشمند سده‌ی ششمی هندی بهاسکارا)، و رساله‌ای در باب جبر با نام *ویجا گانیتا* (۶)، که در سال ۱۰۴۴ هجری ترجمه شد. به ده‌ها ترجمه‌ی کم‌اهمیت‌تر نیز می‌توان اشاره کرد، که معروف‌ترین آن‌ها رساله‌ی در جبر و مقابله (۱۲۲۹ ق) از نجم‌الدین ککوراوی است.

یکی از مرکزهای بسیار مهم ترجمه دربار امپراتور اکبر بزرگ در نیمه‌ی دوم سده‌ی دهم هجری بود در ۹۹۰ هجری، وزیر اکبر، ابوالفضل، با صدور فرمانی فارسی را زبان رسمی دولت امپراتوری مغول اعلام کرد. در نتیجه، فارسی بر سرتاسر شبه قاره‌ی هند تا بنگال سیطره یافت و کتاب‌های ادبی بسیاری از سانسکریت به فارسی ترجمه شد. از مهم‌ترین این‌ها ترجمه‌های عبدالقادر بدائونی از مهابهاراتا و رامایانا است که در سال‌های ۱۵۹۰-۱۶۰۰ م انجام گرفت. متقابلاً چندین کتاب مهم نیز از فارسی به سانسکریت ترجمه شده، و بدین ترتیب فارسی دروازه‌ی ورود به دانش‌های اروپایی نیز شد.

به چند دلیل، میان سده‌های دهم و سیزدهم هجری مراکز فرهنگی فارسی خارج از ایران رونق بسیار پیدا کرد. رسمی شدن تشیع در ایران در سده‌ی دهم هجری کانون توجه در ترجمه را باز به متن‌های دینی منتقل کرد، به ویژه متن‌های مربوط به سنت‌های پیامبر و سخنان امامان. نهج‌البلاغه مظهری از کمال مطلوب در فصاحت و بلاغت شد که سخنان حکیمانه‌ی آن دربردارنده‌ی صنایع بلاغی گوناگونی است که حفظ آن‌ها در ترجمه بسیار مشکل است. در شبکه‌ی در حال گسترش حوزه‌های علمیه شیعی در قم، اصفهان، و دیگر شهرهای ایران، ترجمه‌ی نهج‌البلاغه و متن‌های شیعی مشابه به زبان فارسی نه تنها اوج توفیق ادبی بلکه خدمتی بزرگ به امت اسلامی به شمار می‌آمد. در هند، رویکرد به ترجمه با آن چه در ایران رواج داشت بسیار متفاوت بود. چند زبانی در هندوستان به مراتب گسترده‌تر از ایران بود، و این وضعیت در رویکردهای ترجمه بازتاب داشت. تبادل کلمه‌ها میان فارسی و زبان‌های دیگر آزادانه‌تر صورت می‌گرفت، و مقداری آسان‌گیری نسبت به کاربردهای مخلوط پیدا شد. این به نوبه‌ی خود فاصله‌ای میان فارسی ایران و فارسی هند و آسیای مرکزی پدید آورد. افزون بر این، نه فقط از عربی بلکه از زبان‌های هندی، ترکی و نیز انگلیسی و روسی نیز ترجمه صورت می‌گرفت.

سرانجام، تحول‌های گوناگون تاریخی به یک دلیل اصلی، یعنی پیدایش تشیع در ایران که قبلاً اشاره رفت، به ایجاد شکاف‌هایی میان فارسی زبانان انجامید ... استعمار بریتانیا در هند و دست‌درازی روس‌ها به داخل آسیای مرکزی نیز کم‌اهمیت‌تر نبود. در ۱۸۳۲ م. انگلیس‌ها حرکتی را آغاز کردند که نتیجه‌اش عملاً محو فارسی از شبه قاره‌ی هند بود. همچنین، با افتادن آسیای مرکزی به چنگ روسیه در اواخر سده‌ی نوزدهم، تقریباً همه‌ی فعالیت‌های مربوط به ترجمه در آسیای مرکزی فارسی زبان، با زبان‌های جَعْتایی (بعدها اوزبکی) و روسی هماهنگ شد.

این‌ها همه بر کار ترجمه در ایران تأثیر گذاشت، و ویژگی بین‌المللی این زبان را سخت ضعیف کرد. این وضعیت در عصر جدید در نتیجه‌ی چندین عامل وخیم‌تر شده است؛ از جمله این عامل‌ها قرار گرفتن فارسی آسیای مرکزی، که روس‌ها نام آن را به تاجیکی تغییر دادند، در ارتباطی جدید با زبان‌های ازبکی و روسی و پیدایش جنبش اصلاح زبان در ایران است که هیچ توجهی به عواقب بیانیه‌ها و اقدامات خود در مورد فارسی نداشته است. نتیجه‌ی چنین وضعی، بروز بحرانی در تفاهم زبانی متقابل بوده است و انبوه عظیم ترجمه‌های انجام شده

به فارسی امروزی ایران را در بیرون از مرزهای این کشور تقریباً بی‌ثمر کرده است. با توجه به این واقعیت که در سده‌ی اخیر، هیچ حرکت مهمی در حوزه‌ی ترجمه در افغانستان یا در بخش‌های فارسی زبان آسیای مرکزی شکل نگرفت، می‌توان گفت که در پایان سده‌ی بیستم سرنوشت فارسی به عنوان زبانی بین‌المللی در نقطه‌ی حساسی قرار گرفت که همچنان ادامه دارد.

دوران جدید در ایران

در سال‌های پایانی سده‌ی نوزدهم، شماری از تحولات به پیدایش یک رنسانس ترجمه در ایران انجامید. پس از یک سده و نیم بی‌ثباتی سیاسی، سلسله‌ی قاجار (که از ۱۲۱۰ تا ۱۳۴۴ ق حکومت کردند) در اوایل این سده ثباتی ظاهری در جامعه‌ی ایرانی برقرار کرده بودند و با فرستادن دانش جویان ایرانی به اروپا، کم و بیش تماس‌های فرهنگی منظم با اروپا آغاز شد، و این، نیاز فوری به برقراری تماس میان دولت‌ها را تشدید کرد. شیوه‌ی چاپ سنگی راه خود را به ایران یافت، به دنبال آن مطبوعات فارسی و صنعت نوپای تولید کتاب آغاز شد و این‌ها همه به آشنایی بیش‌تر با زبان‌های اروپایی و رواج دوباره‌ی کار ترجمه انجامید.

انگیزه‌ی جنبش جدید ترجمه اساساً نیازی بود که برای دست‌یابی به علوم و فن‌آوری اروپایی احساس می‌شد. دولت قاجار که علاقه‌مند به نوسازی ارتش و نظام اداری ایران بود، در پی اعزام گروه‌هایی از دانش جویان به خارج دارالفنون را که بر پایه‌ی الگوی مراکز آموزش عالی اروپایی طرح‌ریزی شده بود، به سال ۱۲۶۸ ق. در تهران بنیاد نهاد که نقش بسیار مهمی در نوسازی ایران ایفا کرد. برای آموزش موضوع‌های گوناگون، آموزگاران اروپایی استخدام شدند، و ایرانیان غالباً در مقام دستیار و مترجم با آنان همکاری می‌کردند. این آموزگاران همچنین شماری کتاب‌های درسی در دانش‌های گوناگون تدوین کردند که بیش‌تر بر آثار علمی اروپایی استوار بود. به این ترتیب، ترجمه نیز کم‌کم نقش مهمی در تکامل فعالیت‌های آموزشی ایران نوین پیدا کرد.

بسیاری از نخستین مترجمان آثار اروپایی دانش‌آموختگان دارالفنون بودند. مهم‌ترین آنان محمد حسن خان بود که به اعتمادالسلطنه معروف است و این آخرین لقبی بود که دربار به وی داد. از ۱۲۸۸ تا ۱۳۱۴ هجری، اعتمادالسلطنه رییس اداره‌ی جدیدی در دولت با نام «دارالترجمه» بود که هدفش هماهنگ کردن و سرپرستی کار ترجمه‌هایی بود که در عهده‌ی نظارت دولت بود. زیر نظر اعتمادالسلطنه، بسیاری از آثار مهم اروپایی در دسترس ایرانیان قرار گرفت، این ترجمه‌ها غالباً از فرانسه صورت می‌گرفت و بیش‌تر آن‌ها برگردان‌های آزادی بود که به اقتباس نزدیک بود.

دیری نپایید که ترجمه به سوی رشته‌هایی چون تاریخ، سیاست و ادبیات کشیده شد و بخش لازمی از برنامه‌های گوناگون نوسازی شد. تقریباً همیشه ترجمه با این نیت انجام می‌گرفت که ایرانیان را با عنایت به گذشته‌ی شکوهمند خود، متوجه‌ی عقب افتادگی‌شان بکنند. بیش از یک سده بود که خاورشناسان اروپایی با شوق و علاقه به مطالعه‌ی ادبیات فارسی و تاریخ ایران اشتغال داشتند. گویندگان رمانتیک، فرهنگ و تمدن ایرانی، به ویژه ایران باستان را می‌ستودند. اگر قرار بود ایرانیان شکوه فرهنگ کهن خویش را باز یابند، می‌بایستی از این گونه آثار [اروپاییان] با خبر می‌شدند.

جنبش جدید ترجمه از لحاظ تأثیر فرهنگی دست کم به اندازه‌ی خود دانشی که منتقل یا خلق می‌کرد اهمیت داشت. در میان مجموعه‌ی متنوع کتاب‌هایی که در دهه‌های آخر سده‌ی

نوزدهم به فارسی ترجمه شد می‌توان به داستان‌های تاریخی ولتر در باره ی اسکندر کبیر، پتر کبیر، شارل دوازدهم، کتاب‌های مردم‌گریز و طبیب اجباری مولیر، تاریخ ایران مَلْکَم و نیز آثاری از برخی از معروف‌ترین نویسندگان آن زمان اروپا، از جمله دومای پدر، فلون (۷)، لوساژ (۸)، برناردن دو سن پیر (۹)، ژولورن و دانیل دُفو اشاره کرد. وجود این گونه کتاب‌ها رفته رفته بر همه‌ی جنبه‌های فرهنگ ایرانی، از سبک نگارش گرفته تا موقعیت زنان در جامعه، تأثیر گذاشت.

اکنون که پس از گذشت یک سده به ترجمه‌های فارسی اواخر سده‌ی نوزدهم می‌نگریم، این ترجمه‌ها مخلوط عجیب و غریبی از ایدئولوژی و خیال‌پردازی، قصه و تاریخ به نظر می‌آید با وجود این، چنان چه به این پدیده با توجه به نیاز ایران به بازسازی و اصلاحات بیندیشیم، شاید برای ارزیابی نقشی که این گونه آثار از لحاظ تاریخی ایفا کرده‌اند، در موضع بهتری قرار بگیریم.

از لحاظ کیفیت زیباشناختی، در میان همه‌ی ترجمه‌های سده بیستم، یک اثر برجستگی بیش‌تری دارد: ترجمه‌ی میرزا حبیب اصفهانی از «ماجراهای حاجی بابا اصفهانی» The Baba Esfahani Adventures of Haji نوشته‌ی جیمز موریه. این کتاب موریه، که در ۱۸۲۴ م نوشته شده است، از جامعه‌ی ایرانی بسیار تند انتقاد کرده و به عنوان اثری واقع‌گرایانه هیچ‌گاه مورد پذیرش ایرانیان نبوده است. ترجمه‌ی حبیب اصفهانی که در ۱۸۷۲ م از متن فرانسوی صورت گرفته از بسیاری جهات بی‌مانند است. مترجم با استفاده از انواع تکنیک به این اثر حال و هوای بومی داده است: متن را به سبک محاوره‌ای نوشته و ضرب‌المثل‌های فارسی بسیار به کار برده و در جای جای اثر، شعر و طنز فارسی گنجانده است. این شیوه‌ی کار چنان موفق بود که پس از اندک زمان این نظریه پیدا شد که کار موریه احتمالاً بر پایه‌ی اصل فارسی نوشته شده است. از آن جایی که این نظریه این تسکین خاطر را به ایرانیان می‌داد که انتقاد مورد نظر شاید از سوی یک ایرانی صورت گرفته باشد، قوت و اعتباری پیدا کرد. این نظریه اکنون به کلی رد شده است.

تا پیش از پایان سده‌ی نوزدهم بخش قابل ملاحظه‌ای از علوم و هنرهای اروپایی از طریق ترجمه در دسترس ایرانیان قرار گرفت، و ترجمه‌ی ادبی آثار اروپایی به حرکت‌های تازه‌ای با هدف امروزی ساختن ادبیات فارسی انجامید. بدین ترتیب، ایران با اشتها سیری‌ناپذیرش برای ترجمه که به سبب تشنگی شدید برای بازسازی نظام حکومتی، اجتماع و فرهنگ از نوع الگوهای اروپایی پدید آمده بود، وارد سده‌ی بیستم شد. شرح و وصف‌های انقلاب فرانسه که به فارسی ترجمه شده بود نقشی مهم در جنبش مشروطیت (۱۳۲۲/۱۳۲۹ ق) ایفا کرد و ترجمه‌ی فارسی قانون اساسی ۱۸۳۱ م بلژیک به عنوان سندی در پیش‌نویس قانون اساسی ایران که به سال ۱۳۲۴ قمری به تصویب رسید، به کار رفت. در ۱۰۰ سال گذشته، متن‌های ترجمه شده گوناگونی از اصل اروپایی و آمریکایی از قانون‌های طبیعت و آداب اجتماعی گرفته تا مقررات حقوقی، اسناد سیاسی و آیین‌های اداری نقش‌های مشابهی در ایران ایفا کرده‌اند. به بیانی کلی‌تر، ترجمه مبنای بسیاری از پژوهش‌های فلسفی، دوران‌دیشی فرهنگی، فعالیت‌های اجتماعی و برنامه‌های سیاسی ایران در سرتاسر سده‌ی بیستم قرار گرفته است. ترجمه ابزار اصلی آشناسازی ایرانیان با اندیشه‌های نو، مکتب‌های فکری و روندهای ادبی، و نیز از مؤلفه‌های لازم حرکت به سوی تجددگرایی بوده است؛ در نتیجه، ترجمه با اشتیاق و جدیتی بی‌سابقه در تاریخ زبان فارسی دنبال شده است. امروزه، تقریباً همه‌ی آثار مهم تمدن غربی از ارسطو و افلاطون تا نمونه‌هایی از آخرین روندهای جاری در قصه‌نویسی آمریکایی و فرانسوی به صورت ترجمه در دسترس ایرانیان قرار می‌گیرد.

ترجمه گاه نیز راهی آسان، اگر نه برای رسیدن به ثروت که، برای دستیابی به شهرت بوده است، به ویژه در علوم اجتماعی و ادبیات. گرچه ترجمه استعدادهای زیادی را به سوی خود جلب کرده، ولی گهگاه نیز تأثیری منفی بر تکامل فرهنگ داشته و مانع تلاش‌هایی شده

است که برای کشف قابلیت‌ها و امکان‌های پیشرفت سیاسی، اجتماعی یا فرهنگی که با الگوهای غربی سازگاری ندارد، باید صورت گیرد. با همه این‌ها، اهمیت ترجمه به عنوان فعالیت فرهنگی تقریباً هم‌همی روشنفکران برجسته ایران معاصر را ترغیب کرده که مهارت خود را در این کار بیازمایند. اینان به ندرت در رشته‌هایی از گونه‌ی ادبیات و علوم اجتماعی تخصص یافته‌اند. در عوض، به نظر می‌رسد شوق و کشش به ترجمه در شخص پس از زمانی پیدا می‌شود که مناسبی برای آن بیابد یا آن را برای تقویت یا توجیه صلاحیت سیاسی، یا هنری خود ضروری تشخیص دهد. با وجود این، میان ترجمه‌های قدیم‌تر و ترجمه‌هایی که از زمان جنگ دوم جهانی تاکنون رواج داشته، می‌توان تمایزی قائل شد. در دوره‌ی نخست، ترجمه بهترین شیوه برای آشنا ساختن ایرانیان با غرب به شمار می‌آمد. مترجمان ترجمه وسیله‌ای برای شتاب دادن به حرکت ایرانیان به سوی امروزی سازی نگریستند. آنان ترجمه را، چه ادبی چه فلسفی چه تاریخی، ابزاری برای تحول اجتماعی و فرهنگی می‌پنداشتند. ترجمه در نظر آنان اساساً وسیله‌ای برای آموزش و پرورش و ابزاری برای توسعه‌ی کشور و انسجام فرهنگی بود. تقریباً همه مترجمان آن زمان از جمله، یوسف اعتصام‌الملک، محمدعلی فروغی، عباس اقبال آشتیانی و سعید نفیسی اساساً علاقه داشتند که با نشان دادن موقعیت‌های فرهنگی اروپاییان به خوانندگان ایرانی، به فرهنگ ایران خدمت کنند. تقریباً تمام وسایل نشر افکار صنعت کتاب، مجله‌های ادبی و سیاسی، و نیز مؤسسات آموزش عالی در دوره‌ای متأخرتر به منظور فرهنگ بخشی و روشن کردن افکار ایرانیان باسواد، مقداری فعالیت‌های مربوط به ترجمه در برنامه‌های خود گنجانده‌اند. به عنوان مثال می‌گوییم که مجله‌های ایرانی مانند: بهار، دانشکده، ارمغان، وفا و آینده برای آگاه ساختن ایرانیان از تاریخ، سیاست و امور جاری ملت‌های اروپایی بر ترجمه تکیه می‌کردند، و خواسته‌ی آشکار آنان این بود که این موردها را الگوهای نشان دهند تا ایرانیان از آن‌ها پی روی کنند. آنان با این کار به خلق سبک نگارشی جدید، وسایل و روش‌های جدید ارتباطات، و نهایتاً سنت ادبی تازه‌ای کمک کردند.

پس از جنگ دوم جهانی، انگلیسی رفته رفته در دبیرستان‌های ایران جای فرانسه را گرفت و ترجمه‌ها نیز دیگر عمدتاً از زبان انگلیسی صورت می‌گرفت. هم زمان با این تحولات، اندیشه‌های مارکسیستی، از طریق ترجمه‌هایی که توسط حزب توده ایران هدایت می‌شد، رفته رفته در ایران رونقی یافت. چندی نگذشت که آمریکایی‌ها هم که قدرت را در ایران از دست انگلیس‌ها گرفته بودند، وارد صحنه شدند. در اواخر دهه شصت میلادی ترجمه به مرحله تازه‌ای پای نهاد، زیرا نیروهای سیاسی رقیب برنامه‌های خود را از طریق ترجمه نیز به پیش می‌بردند.

در سال ۱۳۳۲ شمسی، «بنگاه ترجمه و نشر کتاب»، با ابتکار جوانی دانشمند و تحصیل‌کرده‌ی غرب به نام احسان یار شاطر در تهران بنیاد نهاده شد. این بنگاه، تحت نظارت دربار، تلاش‌هایی را در حوزه‌ی ترجمه هدایت کرد که نتیجه‌اش انتشار چندین رشته کتاب بود، از جمله رشته کتاب‌های ادبی خارجی، رشته کتاب‌های کودکان و نوجوانان، رشته کتاب‌های ایران‌شناسی و متن‌های فارسی. اگر چه این بنگاه دامنه‌ی انتشارات مبتنی بر ترجمه را به اندازه‌ی زیادی گسترش داد، اهمیت تاریخی آن در حقیقت در معیارهایی است که برای تأمین اصالت، دقت و ویراستاری کتاب‌ها مقرر کرده بود. این موسسه الگویی نیز برای کارهای مشابه به دست داد که از همه برجسته‌تر مؤسسه فرانکلین ایران، یک شرکت انتشاراتی آمریکایی بود که در سال ۱۳۳۳ شمسی بنیاد نهاده شد. چنین سازمان‌هایی از جمله می‌کوشیدند تا دولت ایران را متقاعد کنند قرارداد «کپی رایت» ژنو را امضا کند، شرایطی را برای حق انحصاری چاپ ترجمه‌ها وضع و معیارهایی برای ویرایش متن‌های ترجمه شده تعیین کند. این تلاش‌ها چندان موفقیت‌آمیز نبود، چون ایران سودی در پیوستن به قرارداد بین‌المللی کپی رایت نمی‌دید. در ضمن، ترجمه همچنان یکی از مؤلفه‌های مهم زبان‌آموزی، به ویژه در سطح دانشگاه، باقی ماند. ولی این کار به شیوه‌هایی نسبتاً سنتی دنبال می‌شد که همیشه به تربیت مترجمان لایق و حرفه‌ای نمی‌انجامید. کار عمده شامل ترجمه‌های عملی

بود، و بحث چندانی از مبانی نظری یا اصولی که بر فرایند نگارش متن حاکم است به میان نمی‌آمد، محصلان ترجمه‌های خود را ارایه می‌کردند، پس از آن بحث‌هایی صورت می‌گرفت و در پایان متنی به عنوان بهترین ترجمه ممکن از فلان متن اصلی پیشنهاد می‌شد.

طی سال‌های ۱۳۴۸-۱۳۵۷ شمسی، کوشش‌هایی در دانشگاه تهران، مدرسه عالی ترجمه و جاهای دیگر صورت گرفت تا ترجمه‌ی ادبی از انگلیسی به فارسی و برعکس به روش تازه‌ای آموزش داده شود. تدریس اساساً بر پایه‌ی بررسی ترجمه‌های موجود و بحث درباره‌ی حسن و عیب‌های نسبی آن‌ها بود و هدف آن هم این بود که دانشجو شباهت‌ها و تفاوت‌های زبان‌ها و متن‌های مورد بررسی را درک کند. بحث‌های مفصل درباره‌ی سبک، شیوه‌ی بیان و بافت هر متن جایگزین شرط خلق متن [ادبی] شد. آموزش روش‌های ترجمه، با همه‌ی اهمیتی که دارد، هرگز به صورت مؤلفه بسیار مهمی در کار ترجمه مورد نظر قرار نگرفته است.

در سال ۱۳۵۸ شمسی تا چند سال پس از آن، به عنوان بخشی از تلاش‌های دولت جمهوری اسلامی به منظور گرداندن جهت نظام آموزشی ایران به سوی ایدئولوژی خود، کمیته‌ای به نام «کمیته‌ی ترجمه، انشاء و ویراستاری» در ستاد انقلاب فرهنگی تشکیل شد. این ستاد با استفاده از فرصتی که به دنبال تعطیل شدن موقت دانشگاه‌های کشور فراهم شده بود، به تهیه‌ی متن‌های درسی که اصول عقاید را بهتر بازتاب می‌دهد، مبادرت کرد. حوزه‌های علوم و معارف به حدود ۳۰ رشته‌ی گوناگون تقسیم شد و کتاب‌های درسی دانشگاهی، که اغلب از انگلیسی و فرانسه ترجمه می‌شد، برای هر رشته آماده شد. بدین ترتیب، یک رشته کتاب‌های درسی، که اساساً ترجمه و گردآوری از کتاب‌های اروپای غربی بود، تهیه گردید. این کتاب‌ها از آن زمان تاکنون روزآمد شده و هنوز در نظام آموزشی ایران استفاده می‌شود.

در حال حاضر، تدریس روش‌های ترجمه و فعالیت‌های مربوط به ترجمه‌ی نوشتاری و ترجمه‌ی شفاهی به هم آمیخته‌اند، و هیچ مؤسسه‌ی ویژه‌ای که تعیین برنامه‌ها و کارهای مربوط به ترجمه را هدایت کند وجود ندارد. در سال ۱۳۶۸ شمسی، انتشار مجله‌ای حرفه‌ای به نام «مترجم» در دانشگاه فردوسی مشهد آغاز شد. (۱۰) این نخستین تلاش برای برانگیختن بحث‌های علمی درباره‌ی ترجمه بود. طی پنج سال انتشار نامنظم، این مجله یک رشته ملاحظات نظری و راهنمایی‌های عملی برای علاقه‌مندان حرفه مترجمی ارایه کرده است. همچنین، به منظور راهنمایی تازه کاران گهگاه در آن مصاحبه‌هایی با مترجمان حرفه‌ای و معرفی متن‌های ویرایش شده به چشم می‌خورد. مقاله‌های آن دربرگیرنده‌ی طیفی از بحث‌های گوناگون است، از ترجمه‌ی کامپیوتری و ماشینی گرفته تا ویرایش متن‌های ترجمه شده و غیره. ترجمه در ایران همچنان بخش مهمی از مطالعات دانشگاهی و کارهای حرفه‌ای را که با زبان‌های خارجی سر و کار دارد تشکیل می‌دهد، و به عنوان وسیله‌ای برای ارتباط‌های اجتماعی، فرهنگی و ادبی میان ایران و بقیه جهان به ویژه با توجه به تنگناهای اخیر بر تجارت و مسافرت نمود برجسته‌ای پیدا کرده است. گرچه ترجمه [در ایران] ممکن است ظاهراً دارای اصول راهنما و پشتیبانی سازمانی نباشد، ولی هنوز فعالیت فرهنگی زنده و پرتحرکی است و تا مدتی قابل پیش‌بینی در آینده همچنان ادامه خواهد داشت.

پی نوشت:

* منبع: فصل نامه مترجم- شماره‌ی بیست و نهم
۱- در تقسیم‌های زبان‌های ایرانی، گویش یا زبانی به نام مادی اوستایی (Median) وجود ندارد. فقط اوستایی دارای دو لهجه کائی و جدیدتر است.

۲- پازند نام الفبا نیست بلکه دقیقاً به زبان پهلوی بدون هزوارش اطلاق می‌شده است. این زبان پس از تازش عرب‌ها و شاید در سده های دوم و سوم میلادی نشأت گرفته است. در آن زمان لغات هزوارش (= کلمه های آرامی که با تلفظ پهلوی خوانده می‌شده است) را از متن پهلوی بیرون کشیدند و به جای آن واژه های پارسی نهادند. (برای توضیح بیشتر، نگاه کنید به دایره‌المعارف فارسی، ذیل پازند و اوستا)

۳- اَگر، جمع اَگره، به معنی کُره. در اصطلاح دانشمندان اسلامی، هندسه کروی علم اَگر (spherics، از Spherica) خوانده می‌شود.

۴- Theodosius

۵- Lilavati

۶- Vija-Ganita

۷- Fenelon

۸- Le Sage

۹- Bernardin de Saint-Piere

۱۰- فصل نامه‌ی مترجم از سال ۱۳۷۰ در مشهد منتشر می‌شود و به هیچ سازمانی وابسته نیست.